

توسل به ناجنبش ها در زمانه ی عسرت

مهدی پرنیانچی

برای مردمی که در جوامعی با دولت‌های خودکامه زندگی می‌کنند، مشاهده تبعیض و نابرابری در امور پیش پا افتاده و در زمینه حقوق بدیهی شهروندان، امری روزمره محسوب می‌شود. زنان نیز در چنین جوامعی بیش از هر جای دیگر، امکان سرکوب شدن دارند. یکی از راهبردهای اساسی دولت‌ها برای تحکیم اقتدار خود، آن است که به طرق گوناگون گفتمان خود را در میان مردم هژمونیک کنند و در این راه هر چه بیشتر سعی می‌کنند مردم را وادار به پذیرش سیاست‌های مطابق با ایدئولوژی‌شان کنند. هرچند که برای دولت‌های خودکامه اعتقاد قلبی مردم به ایدئولوژی رسمی هم لزوماً ارزش چندانی ندارد، اما وظیفه‌ی مردم است که چنان رفتار کنند که گویی باورش‌شان دارند یا دست‌کم در سکوت از کنارشان بگذرند، چرا که سکوت‌شان نیز مهر تاییدی‌ست بر مشروعیت آن‌ها.

از نظر میشل فوکو، قدرت به صورت یک امر جاری از بالا به پایین نیست بلکه امری رابطه‌ای-شبکه‌ای است که به گونه‌ی مویرگی در بطن جامعه حضور دارد. در همین راستاست که فوکو معتقد است که هر کجا که قدرت هست، مقاومت هم هست و این خود قدرت است که مقاومت روبه‌روی خود را می‌سازد. همانگونه که در جایی می‌گوید: «قدرت در همه‌جا وجود دارد و همواره یک طرف می‌کوشد طرف دیگر را مهار کند و به زیر فرمان ببرد. اما این رابطه متحرک و تغییرپذیر است و برای هم پشه ثابت نیست. رابطه‌ی قدرت ایجاب می‌کند هر دو طرف از درجه‌ای از آزادی برخوردار باشند. بنابراین، رابطه‌ی قدرت همواره امکان مقاومت را در خود دارد.»^۱ این مقاومت، واکنشی‌ست که از قتل سوژه‌هایی که هنوز به تمامی تحت انقیاد نیستند بروز می‌کند. این تلقی فوکو، چالشی بود که وی در برابر تلقی کلاسیک از قدرت به راه انداخت که آن‌را صرفاً نیرویی سرکوبگر می‌دانست و در برابر آن هیچ راهی به جز آنچه «خیرش» می‌توان نامید قائل نبود. اما تلقی فوکویی از قدرت، به نظریات مقاومت روزمره یا آنچه اصطلاحاً «خزش» نام گرفته می‌انجامد که در بطن فرهنگ و جامعه پرورانده می‌شود و در تلاش است تا مردم را از چنبره دروغی که دولت آن‌ها را در آن گرفتار ساخته است رها کند. در ایران، قصه‌ی زنان به‌طور کلی و حجاب اجباری زنان به‌طور خاص، به میانجی چنین مفهومی قابل تبیین است.

زنان ایران که در انقلاب ۵۷ شرکت گسترده‌ای داشتند پس از انقلاب با یک نظام اسلامی مواجه شدند که حجاب اجباری و تفکیک جنسیتی را بر آن‌ها تحمیل کرد و قوانین مربوط به خانواده مصوب پیش از انقلاب را که کمتر مردسالار بود لغو کرد. طبیعتاً در برابر چنین محدودیت‌هایی حضور اعتراضی زنان در خیابان و شکل‌گیری یک جنبش می‌توانست راهگشا باشد، کما اینکه در ۱۸ اسفند ۵۷ این اتفاق رخ داد، اما در دولت‌هایی که آزادی‌های

مدنی علی‌الخصوص آزادی برپایی تجمعات و تظاهرات مردمی با سرکوب سفت و سخت همراه است و نیز در اعطای مجوز به سازمان‌ها و نشریات مستقل محدودیت وجود دارد، فعالیت زنان برای رفع تبعیض، به ناگزیر از حالت «جنبش» خارج می‌شود و شکل «ناجنبش» به خود می‌گیرد. «ناجنبش» لفظی است که آصف بیات در کتاب «زندگی همچون سیاست» به این نوع تحرکات می‌دهد و آن‌را کنش‌های جمعی فعالان غیرجمعی تعریف می‌کند که «برآیند رفتار یکسان تعداد کثیری از مردم عادی‌اند که کنش‌های پراکنده اما یکسان‌شان می‌تواند تغییرات اجتماعی گسترده‌ای را بوجود آورد.»^۲ از منظر بیات، تفاوتی که تحرکات زنان و دیگر مطرودان در مقایسه با کارگران و دانشجویان دارد این است که آن‌ها امکان این را دارند که از قدرت نهادی خود همچون اعتصابات کارگری یا دانشجویی استفاده کنند. اما برای دسته‌ی «بی‌نام و نشان‌ها»، خیابان قلمرو اول و آخر مبارزه است. حسن این قلمرو نسبت به دیگران این است که دولت‌ها شاید بتوانند دانشجویان و کارگران را سرکوب کنند، اما نمی‌توانند مانع جریان طبیعی زندگی در خیابان‌ها شوند. خاستگاه منازعه در این‌جا استفاده‌ی فعال از فضای عمومی توسط افرادی است که تنها به صورت منفعلانه حق استفاده از آن‌را دارند. استفاده فعال یا مشارکتی از فضاهای عمومی به‌سان همان فریاد معروف «پادشاه لخت است»، پادشاه‌ها را به وحشت می‌اندازد. بعنوان مثال سال گذشته در دانشگاه امیرکبیر معضل چندین و چند ساله‌ی اجبار استفاده از مقنعه به دست چند دانشجوی دختر تقریباً حل و فصل شد. آن‌ها تبعیضی که از طریق تکرار، به صورت عرفی درآمده بود و تمامی دیگر دانشجویان رفته‌رفته آن‌را طبیعی انگاشته بودند، تنها با رعایت نکردن آن کنار زدند. آن‌ها تصمیم گرفتند که به جای استفاده از مقنعه از پوشش شال، که پوشش عرفی در جامعه‌ی بیرون از دیوارهای دانشگاه است استفاده کنند. رفته‌رفته دیگر دانشجویان نیز با آن‌ها همراه شدند و به این ترتیب، تنها از طریق نشان دادن «نه» خود، تبعیضی مضاعف را متحمل نشدند. قدرت ناجنبش‌ها، در قدرت بی‌شماران است. انجام کار مشابهی از سوی بسیاری از مردم، تاثیر چشم‌گیری بر هنجارها و قواعد می‌گذارد. واتسلاف هاول، در کتاب قدرت بی‌قدرتان، چنین کنش‌هایی را قدرتی توصیف می‌کند که وارد هیچ‌گونه درگیری مستقیمی برای کسب قدرت نمی‌شود، به عکس، سنگینی حضورش را در حیطه نامرئی خود زندگی محسوس می‌کند. جنب و جوش‌های پنهانی که این قدرت در آن حیطه نامرئی بوجود می‌آورد، ممکن است خودش را در چیزی کاملاً مرئی آشکار سازد. آن چیز مرئی می‌تواند شکل‌های مختلفی به خود بگیرد، مثلاً یک عمل یا رخداد سیاسی واقعی، جنبشی اجتماعی یا اصلاً تحولی مهارنشده‌ی در جو اجتماعی و فکری. ۳ برای مثال اگر ورود چندین ساله‌ی دختران با لباس‌های مردانه به استادیوم‌های فوتبال و مقاومت آن‌ها در برابر پذیرش این تبعیض نبود، به رغم ورود فدراسیون جهانی فوتبال به این قضیه، این حق برای آن‌ها به دست نمی‌آمد. چنین مقاومت‌هایی این امکان را برای زنان فراهم می‌کنند تا فضایی را بیابند که به کمک آن‌ها ایدئولوژی مسلطی را که آن‌ها را شهروند درجه دوم تلقی می‌کند، پس بزنند.

در زمانه‌ی عسرت، یعنی در زمانه‌ای که توده‌ها به صورت کلی اتمیزه، پراکنده و متفرق‌اند، این توده‌ها هویت جمعی خود را در فضاها‌ی عمومی شهری باز می‌یابند. هنگامی‌که حاکمیت به انحاء مختلف، اجازه شکل‌گیری شبکه‌های منسجم فکری را به تحول‌خواهان و علی‌الخصوص زنان نمی‌دهد، این افراد به گونه‌ای خودجوش در ساحت ناخودآگاه‌شان با یکدیگر پیوند برقرار می‌کنند. پیوندی که از شناسایی ضمنی اشتراکات‌شان به دست می‌آید. مثلاً زنانی که پوشش مدنظر حاکمیت را رعایت نمی‌کنند، و وقتی با تهدید مشترکی از جانب گشت ارشاد روبرو می‌شوند، بی‌درنگ احساس همدلی و نزدیکی با یکدیگر می‌کنند. لذا این نوع فعالیت زنان به دو دلیل با تاثیرگذاری شگرفی همراه است؛ اول اتکای آن بر رفتارهای غیرقابل سرکوب روزمره و هرروزه و دوم، هجوم به ساختارهای صلب مردسالار جامعه.

ایده امتناع و مقاومت همیشگی، به‌عنوان راه‌حل سلبی فوکو برای رهایی سوژه مدرن مطرح بوده است. سوژه‌ای که هر بار سر خود را می‌چرخاند، حضور قدرت را در درونی‌ترین لحظات خود احساس می‌کند، باید همواره سعی کند تا فضای جدیدی را خلق و کشف کند که بتواند نارضایتی خود را از آن طریق بر زبان آورده و به منظور دستیابی به زندگی بهتر ابراز وجود کند. زنانی که در طول تاریخ، همواره تحت تبعیضی سازمان‌یافته قرار داشتند، شیوه‌های گوناگونی برای تحقق برابری را امتحان کرده‌اند از جمله کنش‌های جمعی معمول. اما راه حلی که زنان، علی‌الخصوص زنان ایرانی در چنددهه اخیر با وجود به‌بن‌بست رسیدن در زمینه کنش‌های جمعی در پیش گرفته‌اند، نمایانگر یک نوع «ناجنبش» بوده است. این ناجنبش، با پیشروی آرام، از رهگذر یک فرایند مطالبه، به حضور ناگزیر و هرچه بیشتر زنان در فضای عمومی منجر می‌شود. با این نوع پیشروی، هر مطالبه‌ای با توجیه مطالبه بعدی از راه می‌رسد و از رهگذر این رشد تصاعدی مطالبات، در نهایت، برابری جنسیتی امری دور از دسترس نخواهد بود.